

محمد شوریده که روزی به ناچار مدرسه را کنار گذاشت، حالا تولیدات کارگاه سوزن دوزی اش به کشورهای همسایه صادر می شود

نقش موفقیت بر تار و پود تلاش



سمیرا منشادی صدای چرخ های صنعتی لحظه ای قطع نمی شود. دوک های نخ، مانند فرقه می چرخند و سوزن ها به سرعت بالا و پایین می روند. انگار هر ضربه سوزن روی پارچه، داستانی از هنر را روایت می کند. پارچه های دوخته شده، با رنگ ها و نقش های سنتی، چشم نواز است و ذهن را به سفری در دل فرهنگ ایرانی می برد. در میان این همه حرکت و صدا، محمد شوریده، مدیر این کارگاه، با گام های آرام اما مطمئن، میان دستگاه ها قدم می زند و نکاتی را به نیروهایش گوشزد می کند.

از پله های زیرزمین بالا می رویم و وارد بخشی می شویم که چند زن، پشت میزهای برش، در حال بریدن پارچه ها هستند و گروه دیگر پشت چرخ های خیاطی نشسته اند. در این بخش، دیگر از صدای دستگاه ها خبری نیست؛ تنها صدای برش پارچه ها و چرخ های خیاطی به گوش می رسد. اینجا کارگاه صنعتی دوخت سوزن دوزی بلوچی در رباط طرق یا محله زارعین است که نه تنها محصولاتش طرفداران بسیاری دارد؛ بلکه می گوشت با همین تولیدات، فرهنگ و هنر را زنده نگه دارد. جایی که یک جوان پرتلاش با پشتکار خود، زندگی پنجاه نفر را به طور مستقیم و غیرمستقیم می چرخاند و امید به آینده را در دل همکارانش روشن نگاه می دارد.

دیدم و یاد گرفتم

در همه آن روزهایی که پشت چرخ به کار مشغول بود، در ذهنش به این فکر می کرد که راه به بهترین شکل یاد بگیرد و روزی بتواند کسب و کار خودش را داشته باشد. بعد از چند سال، برادرش توانست برای خودش به طور مستقل کارگاهی دایر کند. او آن موقع نوجوان بود. سال ها کار در کارگاه گل دوزی باعث شد محمد سرپرست کارگاه برادرش شود. آن ها پرچم، شال، سجاده و جانماز تولید می کردند. در همین سال ها او بین درس و کار در بازار، کار را انتخاب کرد و بعد از پانزده سالگی تمام وقت در کارگاه مشغول به کار شد. آقامحمد لبخند می زند و رشته کلام را این طور به دست می گیرد: برای آن هایی که سال ها کار کرده بودند، سخت بود از پسر نوجوانی پانزده ساله حرف بشنوند. تلاش کرده بودم از همه نظر، حرفی برای گفتن نداشته باشم و یک سرگردن از آن ها بالاتر باشم. بین خاطراتش جست و جوی می کند: دستگاه هایمان نیاز به تعمیر داشت. مهندس آمد و مشغول تعمیر بود. برحسب عادت همیشگی ام کنار دستش ایستاده بودم، هم به عنوان وردست و هم کار را یاد می گرفتم. آن آقای مهندس وقتی دید علاقه مند هستم، کار را یاد داد. بعد هم گفت خودت آستین بالا بزن و شروع کن. آن قدر آزمون و خطا کرد تا بالاخره قلق تعمیر دستگاه هادستش آمد. علاوه بر کارهای گل دوزی، کار فنی و تعمیر را هم بدون اینکه به کلاس برود، یاد گرفت. آقامحمد می گوید: گاهی در جمع همکارانم درباره دستگاه نساجی و تعمیرشان صحبت می کنم؛ بقیه تصور می کنند تحصیلاتم در زمینه نساجی است، اما منی دانند که تا سوم

کودکی و کارگری

ساعت های اول روز کاری است. آقامحمد شروع گفت و گویمان، نکته هایی را به چرخ کاران و برش کاران توضیح می دهد. سفارش هایی که باید امروز تحویل داده شوند را یک بار دیگر با آن ها مرور می کند. حالا می تواند با فراغ خاطر از راهی بگوید که برای تولید این پارچه های بلوچی طی کرده است. محمد شوریده ۳۵ بهار از زندگی اش را پشت سر گذاشته است. او متولد روستای مغان است. کشاورزی و باغداری اولین کارهایی بوده که در همان دوران کودکی در کنار دست پدر و برادرهایش انجام داده است. اما بعد از اینکه برادرش پای میز گل دوزی نشست، او و چند برادر دیگر هم پایشان به کارگاه های گل دوزی در مشهد باز شد. محمد چای دارچینش را می نوشد و می گوید: برادرم که از سربازی برگشت، ساکن مشهد و در کارگاه گل دوزی مشغول کار شد. من آن زمان هشت ساله بودم و کنار دست او به عنوان وردست کار می کردم. در کنارش درس را هم می خواندم. از آن روزها کلی خاطره های ریز و درشت در ذهنش مانده، اما یک نکته برایش هنوز هم پررنگ تر از بقیه است. او روزی راهی یاد می آورد که بچه های هم سن و سالش در کوچه و خیابان بازی می کردند و او باید برای کار در تابستان به کارگاه گل دوزی می رفت. به استکان چای مقابلش خیره می شود و می گوید: دوست داشتم مانند همه هم سن و سال هایم بازی کنم، اما شرایط اقتصادی مان طوری بود که باید سرکار می رفتم.

تصمیم جدی برای آینده

راهنمایی بیشتر نخوانده ام. آقامحمد این طور حرفش را کامل می کند: دوره های زیادی را در این سال ها گذرانده ام؛ از دوره های زبان انگلیسی تا مدیریت، تعمیر و کار با دستگاه های جدید و... همه این دوره ها در کار به دردم خورد. سربازی فرصت خوبی بود تا به آینده اش فکر کند و تصمیم های جدی بگیرد. همان جابود که به این نتیجه رسید باید کار را به طور تخصصی در زمینه تعمیر ماشین های صنعتی دنبال کند. البته به این هم فکر کرد که به طور مستقل کارگاهی راه بیندازد و کارش را از برادرش جدا کند. برای قدم اول، دستگاهی را از برادرش خرید، ولی هنوز در همان کارگاه مشغول به کار بود. آقامحمد می گوید: سال ۹۵ بود که دستگاه جدید را خریدم. در وضعیتی که بیشتر کارگاه ها کارشان را گذاشته بود، درست در اوج تورم، زمانی که بیشتر مردم، اولویتشان خرید مایحتاج اولیه زندگی شان بود تا خرید گل دوزی، من ریسک کردم و دستگاه خریدم. با چند نفر هم مشورت کردم. آن هامی گفتند دستگاه را نخرم اما به دلم افتاده بود کاروبار خودم را راه بیندازم. شوریده در همین زمان از طریق دوستانش بایکی از استادان دانشگاه در حوزه دوخت سنتی، آشنا شد؛ «استاد درباره دوخت صنعتی لباس های اقوام مطالعه کرده بود و او ایده هایی داشت. باهم چند جلسه صحبت کردیم و قرار شد کار را شروع کنیم.» محمد با دستورالعمل های ابتدایی آن استاد، طرح ها را از او دریافت و کارش را شروع کرد. سال ۹۷ سرمایه ای که برای راه اندازی کارگاهش